



بازنمود تجربه‌های تلخ زیسته در ذهن و زبان شعری امل دنقل با تأملی در کاربرد واژه

«خون» (الدم) در شعر او

علی سلیمی^۱، جبار آذربار^۲

۱. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)^۱

۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

چکیده

امل دنقل از برجسته‌ترین شاعران معاصر به شمار می‌رود که در وخیم‌ترین دوران حیات سیاسی و اجتماعی مصر یعنی روزگارانی که این کشور در خلال جنگ جهانی دوم به اشغال بریتانیا درآمد، متولد شد و تاریک‌ترین اتفاقات کشور مصر و جامعه عرب را به چشم خود دید. این اوضاع پر آشوب تأثیر بسیار بدی بر روح و اندیشه این ادیب و دیگر روشنفکران و آزادی‌خواهان گذاشت؛ از آنجایی که زبان مولد اندیشه و ذهن است این آشفتگی درونی به‌خوبی در اشعار و شبکه واژگانی شاعر هویدا است به گونه‌ای که فضای گسترده‌ای از شعر این شاعر را کلماتی در برمی‌گیرد که بار معنایی بسیار منفی‌ای دارند. از جمله واژگانی که بسامد بسیار بالایی در شعر این شاعر دارد واژه «خون» است که در جای جای دیوان شعری او به چشم می‌خورد و شاعر ۹۴ بار آن را در اشعار خود به کار گرفته است. پژوهش حاضر، با شیوه توصیفی - تحلیلی، کاربرد این واژه روان‌آزار را در شعر او مرور کرده است. شاعر این واژه را در لابه‌لای مضامینی مربوط به دعوت آزادی خواهان به مبارزه با ظلم و استبداد، آگاه کردن مردم، کشتار و قتل عام مردم توسط حاکمان، شجاعت و دلاوری مبارزان، پیروزی بر دشمن به کار برده است.

واژگان کلیدی: شعر معاصر مصر، امل دنقل، خون.

۱- مقدمه

امل دنقل از جمله شاعرانی است که شعر را به ساحت جامعه کشانده است؛ نخستین و مهم‌ترین هدفی که در شعر خود دنبال می‌کند جنبه آگاهی بخشی و روشنگری آن است. «امل، باور داشت که شعر همچون طوفانی است که سستی را ریشه‌کن می‌سازد و وجدان ملت‌های خواهان تغییر را که در بستر گمراهی و تزویر و ترس آرمیده‌اند، به جنبش وادار می‌دارد. او راهی دشوار و در عین حال شایسته برگزید؛ راهی که در ضمیر شکست خورده ملت، آتش مبارزه را برمی‌افروخت» (هلال، ۲۰۰۹: ۷۹). در واقع شعر وی نوای زندگی مردم مصر و اوضاع اجتماعی آنها است. «شعرش حکایت از چشم‌اندازهای مردم مصر و آمل و بلندپروازی آنها دارد» (بلحاج، ۲۰۰۴: ۵۳). از او شش دفتر شعری شامل: «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه»، «تعلیق علی ما حدث»،

«مقتل القمر»، «العهد الآتی»، «أقوال جديدة عن حرب البسوس» و «أوراق الغرفة (۸)» به یادگار مانده است که همه آن‌ها به انضمام بخشی دیگر با عنوان قصائد متفرقة تحت عنوان «أمل دنقل، الأعمال الشعرية الكاملة» به چاپ رسیده است. از نظر محتوایی، صبغة عاطفی بر نخستین اشعارش غلبه دارد ولی وقوع حوادثی همچون کشتار مردم منطقه اسماعیلیه، آتش‌سوزی قاهره، جنگ ۱۹۴۸، انقلاب ۱۹۵۲، جنگ ۱۹۶۷، پیمان صلح با اسرائیل، پیمان کمپ دیوید و... در کشورهای عربی و مصر سبب شد تا دنقل هدف و آرمانی مهم‌تر را برگزیند و آن آگاهی بخشی به مردم جهت رهایی از ظلم و ستم استعمارگران است؛ «ارزش‌های رومانتیک در اولین قصائد او مشهود است که در مراحل بعدی از زندگی دنقل، جایی که شکست‌ها در سطوح شخصی و اجتماعی بالا گرفت، پیوند او با ارزش‌های والا و آرمانی افزون گشت و قصیده «لا تصالح»، «بکائیة لصقر القریش»، «الطیور»، «الخیول» از جمله قصایدی هستند که می‌توان از اینگونه ارزش‌ها را در آن‌ها یافت» (صالح، ۱۹۹۶: ۱۳۲). این اوضاع آشفته تأثیر عمیقی بر روح و جان دنقل گذاشته که در دیوان شعری او به وضوح قابل لمس و درک است. (نک، سلیمی و آذربار، ۱۴۰۳) از جمله این تأثیرات می‌توان به دایره و شبکه واژگانی و استفاده او از واژگان دارای بار منفی اشاره کرد گویی شاعر قصد دارد تا اینگونه ظلم و ستم حاکمان را به تصویر بکشد و مخاطب خود را جهت انقلاب و مبارزه با آن‌ها اغوا کند. به عنوان مثال دنقل واژه «الدم» را به شکل‌ها و صورت‌های متفاوت در دیوان شعری خود به کار برده است تا جنایت‌های حاکمان و دشمنان در کشتار مبارزان و آزادی‌خواهان را نشان دهد. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با شیوة توصیفی-تحلیلی به بررسی کاربرد واژه خون در اشعار دنقل بپردازد. به این پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

- امل دنقل، واژه خون را در چه مضامین شعری به کار برده است؟
- بسامد و میزان استفاده از این واژه در شعر او چه وضعیتی دارد؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

در باب پیشینه پژوهش، لازم است اشاره شود که تاکنون پژوهشی با عنوان فوق صورت نپذیرفته است. اما در مورد نماد در شعر امل دنقل چند پژوهش انجام شده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم. پژوهشی با عنوان نمادهای پایداری در شعر معاصر مصر (مطالعة مورد پژوهانه: امل دنقل) به قلم علی سلیمی و اکرم چقازردی (۱۳۸۸) که نویسندگان به نمادهایی که دنقل با الهام گیری از قصه‌ها و افسانه‌های دوران جاهلی، قصه‌های دینی و تاریخی و... آن‌ها را آفریده است، می‌پردازند. پایان‌نامه‌ای با عنوان «نمادپردازی در دیوان امل دنقل» اثر ژیلای قوامی زروان (۱۳۸۹) که نگارنده نمادهای دینی، تاریخی و اسطوره‌ای را در شعر امل دنقل بررسی و تحلیل

می‌کند. پایان‌نامه‌ای دیگر با عنوان «بررسی کارکرد نمادهای شخصیتی در شعر امل دنقل» اثر طاهره شکوری (۱۳۹۱) که نویسنده به نمادهای دینی، نمادهای ملی، شخصیت‌های برگرفته از رهبران سیاسی-دینی، نمادهای رومی - یونانی و... می‌پردازد. همچنین پژوهشی با عنوان «بررسی نماد خورشید در شعر امل دنقل و شفيعی کدکنی» نوشته فرخنده سهرابی و یحیی معروف (۱۳۹۳) صورت پذیرفته که نویسندگان با رویکردی تطبیقی به بررسی کاربرد نماد خورشید در شعر این دو ادیب پرداخته‌اند. سلیمی و آذرپندار (۱۴۰۳) در مقاله «تأثیر تجربه‌های تلخ زیسته بر درونمایه، لطافت زبان و تصویرهای شعری با تأملی در کابوس‌نمایی‌های موجود در شعر شفيعی کدکنی و امل دنقل» تأثیر حوادث ناگوار در ذهن، ضمیر و زبان شعری دو شاعر را تحلیل و مقایسه نموده‌اند.

۳. کاربرد واژه خون در شعر او

با بررسی‌های انجام‌شده مشخص شد که این ادیب ۹۴ بار واژه «ابدم» و مشتقات آن را در دفترهای خویش به‌کاربرده است که به قرار زیر است:

- «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة» (بیروت، ۱۹۶۹)

دنقل نخستین اشعار سیاسی خود را در این مجموعه شعری به ثبت رساند. «وی این دفتر شعر را به دور از چشمان استبداد دوره عبدالناصر در بیروت در سال ۱۹۶۹ منتشر کرد که در این قصیده‌ها، احساسات ملت عرب از واقعه ۱۹۶۷ مجسم شده است. این دیوان مشتمل بر مواضع تند سیاسی و روحیه سرکش شاعر بود» (آدم، ۲۰۰۵: ۲). امل دنقل، ۲۵ بار واژه «الدم» را در این دفتر به کار برده است که بیشترین تعداد تکرار را نسبت به دیگر دفاتر شعری وی دارد. شاعر این واژه را در قصیده «کلمات سبارتاکوس الأخيرة» ۱ بار، «الأرض.. والجرح الذي لا يفتح» ۲ بار، «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة» ۴ بار، «أيلول» ۳ بار، «السويس» ۲ بار، «ظماً.. ظماً» ۲ بار، «بكاية الليل والظهير» ۲ بار، «أشياء تحدث في الليل» ۶ بار، «حديث خاص مع أبي موسى الأشعري» ۱ بار و «من مذكرات المتنبي (في مصر)» ۲ بار به کار گرفته است.

دنقل، در قصیده «الأرض والجرح الذي لا يفتح» که آن را یک سال قبل از شکست ژوئن ۱۹۶۷ اعراب در برابر اسرائیل سروده، از وقوع این شکست خبر می‌دهد. شاعر در این قصیده، مصر را به زنی تشبیه می‌کند که گوشواره‌هایش توسط دشمنان صهیونیستی به غارت رفته و به سبب آن از گوش‌هایش خون جاری شده است. در واقع گوش‌های خونین نمادی برای چپاول و غارت کشور مصر توسط رژیم صهیونیستی است:

الأرض ما زالت، بأذنيها دم من قرطها المنزوع، / فقهقه اللصوص تسوق هودجها.. و تتركها بلا زاد، / تشد أصابع العطش المميت على الرمال / تضيق صرختها بحممة الخيول. / الأرض ملقاة على الصحراء..

ظامئة، / و تلقى الدلو مَرَاتٍ.. و تخرجه بلا ماءٍ! / و ترحف في لهيب القيظ.. / تسأل عن عذوبة نهرها.. / والنهر سمَّمهُ المغول / و عيونُها تخبو من الاعياء، تستسقي، جذورَ الشوك، / تنتظرُ المصيرَ المر يطحنها الذبول (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۱۷)

(ترجمه) هنوز از گوش‌های زمین که گوشواره‌هایش کنده شده (ربوده شده) خون جاری است. قهقهه دزدان، کجاوه‌اش را به پیش می‌راند و او را بدون توشه، رها می‌کند. انگشتان تشنگی مرگبار بر روی شن‌ها گره می‌خورد. فریادهایش را شیهه اسبان نابود می‌کند. زمین در حالی که تشنه است بر روی صحرا افتاده است. سطل را بارها می‌اندازد و آن را بدون آب بیرون می‌آورد. در شعله گرمای سوزان می‌خزد. از رود گوارایش سراغ می‌گیرد و رود را مغولان مسموم کردند. چشمه‌هایش از خستگی و ناتوانی بر هم می‌افتد، از ریشه‌های خار طلب آب می‌کند. سرنوشت تلخ را انتظار می‌کشد، پژمردگی او زمین را نابود می‌کند.

شاعر در عبارت بالا، «ارض» را نمادی برای وطن خویش، «قرط» را نمادی برای مکان‌های اشغال شده توسط دشمنان و «لصوص» را نمادی برای دشمنان در نظر گرفته تا ظلم و ستم آنان را در حق مردم مصر بیان کند. در قصیده «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة» که مشهورترین قصیده این دفتر شعری به شمار می‌رود به شکست عرب‌ها از اسرائیل در جنگ شش روزه در سال (۱۹۶۷م) می‌پردازد. المقالح در مورد این قصیده می‌گوید: «نه قبل و نه بعد از آن قصیده‌ای هست که به شهرت و گستره آن رسیده باشد» (المقالح، ۱۹۸۷: ۱۱). دنقل این قصیده را از زبان یکی از مبارزان نجات یافته از جنگ که شاهد شکست اعراب بوده بیان می‌دارد. مبارزی زخمی با بازویی قطع شده که تمام بدنش را خون گرفته با این وجود پرچم و علم مبارزه را زمین نگذاشته رمزی برای دعوت مردم برای مبارزه با دشمنان است:

أَيَّتْهَا الْعِرَافَةُ الْمُقَدَّسَةُ.. جِئْتُ إِلَيْكَ.. مُتَخَنًا بِالطَّعَنَاتِ وَ الدِّمَاءِ / أَزْحَفُ فِي مَعَاطِفِ الْقَتْلِ، وَ فَوْقَ الْجُثَثِ الْمُكْدَّسَةِ / مُنْكَسِرَ السَّيْفِ، مُعَبَّرَ الْجَبِينِ وَ الْأَعْضَاءِ. / أَسْأَلُ يَا زَرْقَاء.. / عَنْ فَمِكِ الْيَاقُوتِ، عَنْ نَبْوَةِ الْعَدْرَاءِ / عَنْ سَاعِدِي الْمَقْطُوعِ.. وَ هُوَ مَا يَزَالُ مَمْسِكًا بِالرَّايَةِ الْمُنْكَسَةِ (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۲۱)

(ترجمه: ای پیشگوی مقدس.. به سوی تو آمدم.. در حالی که آلوده به خون و زخمی‌ام. / و در میان کشته‌ها و بر روی جسدها روی هم انباشته، زخمی، می‌خزیدم / با شمشیری شکسته و با پیشانی و اعضای غبارآلود / از تو می‌پرسم ای زرقاء.. / از آن دهان یاقوت‌گونه تو، از آن پیشگوی پاک / از بازوی قطع شده من در حالی که هنوز پرچم شکسته‌اش را در دست دارد) شاعر در ادمه همین قصیده، دشمنان را به موش‌هایی تشبیه می‌کند که از خون او تغذیه می‌کنند. خون شاعر مجاز و نمادی است از جامعه مصر که توسط دشمنان غارت و چپاول می‌شود و شاعر توان و یارای مقابله با آنها را ندارد.

تکلمی آیتها النبیة المقدسة/ تکلمی.. بالله.. باللعنة.. بالشیطان/ لا تغمضی عینی، فالجرذان.. تَعَلَّقَ من دمی حساءها.. و لا أردها! (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۲۲)

(ترجمه: ای پیشگوی مقدس! / با من سخن بگو. / با من سخن بگو.. / تو را به خدا.. / تو را به لعنت قسم.. / تو را به شیطان قسم.. / پلک‌هایت را بر هم مگذار، موش‌ها.. / خون مرا می‌مکند.. و مرا یاری راندن آن‌ها نیست!)

در قصیده «ایلول» با بکارگیری ترکیب «نهر الدم» به کشتار بی‌رویه مبارزان و آزادی‌خواهان توسط حاکمان وقت اشاره می‌کند:

الأمرأء الصَّم/ ماتوا على المدخل/ لم یبق إلّا «الداخل»/ یعبر نهر الدم/ الأمرأء الصَّم/ ماتوا على المدخل/ ماتوا على المدخل/ لم یبق إلّا «الداخل» (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۲۸)

(ترجمه) حاکمان ناشنوا/ بر دروازه‌های شهر مردند/ کسی جز «داخل» باقی نماند/ از رود خون عبور می‌کند! / کسی جز «داخل» باقی نماند/ از رود خون عبور می‌کند! / حاکمان ناشنوا/ بر دروازه‌های شهر مردند/ بر دروازه‌های شهر مردند/ کسی جز «داخل» باقی نماند)

شاعر در قصیده «أشیاء تحدث فی اللیل» با تعبیر «دم الشمس»، از آزادی‌خواهانی سخن می‌گوید که در راه آزادی وطن جان خود را از دست داده‌اند. در واقع خورشید، نمادی است از مبارزی که خونش در راه وطن توسط دشمنان ریخته شده است:

(كَانَ النَّشِيدُ الْوَطَنِيَّ يَمْلَأُ الْمِذْيَاعَ مِنْهِيَآ بِرَامَجِ الْمَسَاءِ/ وَ كَانَتْ الْأَصْوَاءُ تَنْطَفِئُ.../ وَ الطَّرْفَاتُ تَلْبِسُ الْجَوَازِبَ السُّودَاءَ/ وَ تَغْمُرُ الظَّلَالَ رُوحَ الْقَاهِرَةِ). وَ الدَّمُ كَانَ سَاخِنًا يُلَوِّثُ الْقُضْبَانَ/ هَذَا دَمُ الشَّمْسِ الَّتِي سَتُشْرِقُ، الشَّمْسُ الَّتِي سَتُغْرِبُ/ الشَّمْسُ الَّتِي تَأْكُلُهَا الدِّيدَانُ!! دَمُ الْقَتِيلِ أَحْمَرُ اللَّوْنِ/ دَمُ الْقَتِيلِ أَخْضَرُ الشُّعَاعِ/ خِيطٌ عَلَيْهِ تُشْرِ الدُّمُوعُ.. كَيْ تَجُفَّ فِي أَشْعَةِ الصُّبْحِ (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۷۰-۱۶۹)

(ترجمه) سرود ملی رادیو را پر کرد در حالی که پخش برنامه‌ی عصر قطع می‌شود/ نورها خاموش می‌شدند/ راه‌ها جوراب سیاه می‌پوشیدند/ سایه‌ها روح قاهره را پوشاندند/ پشیمانی گرم بود و شاخه‌ها را تیره می‌کرد/ این خون خورشیدی است که طلوع خواهد کرد و خورشیدی که غروب خواهد کرد/ خورشیدی که کرم‌ها آن را خورده‌اند/ خون سرخ کشته شده است/ خون کشته شده با شعاعی سبز/ رشته‌ای که اشک‌ها روی آن پخش می‌شوند تا در اشعه صبح خشک شوند)

در قصیده «العشاء الأخير» شام آخر حضرت عیسی (ع) را به تصویر می‌کشد. در انجیل متی درباره آخرین شب زندگی مسیح (ع) آمده که «عیسی نانی را گرفته شکر نموده پاره کرد و به شاگردان داده و فرمود که: بگیری و بخورید که این بدن من است. پس جام را برداشته شکر نموده به آن‌ها داد و فرمود که: همه از این بیاشامید که خون من است. این یعنی خون پیمانِ نو

است که به جهت آمرزش گناهان بسیاری ریخته می‌شود (کتاب مقدس، ۱۳۸۰: ۶۳). شاعر نیز با بهره‌گیری از قهرمانان اسطوره‌ای و تاریخی همچون اوزیریس سعی دارد مسیح‌وار مردم را نسبت به شرایط جامعه و آینده آگاه و آن‌ها را به فداکاری و ایثار دعوت کند:

أنا «أوزیریس» صَافَحْتُ الْقَمَرَ/ كُنْتُ ضَيْفًا وَ مُضَيْفًا فِي الْوَلِيمَةِ/ حِينَ أَجَلَسْتُ لِرَأْسِ الْمَائِدَةِ/ وَ أَحَاطَ الْحَرَسُ الْأَسْوَدُ بِي/ فَتَطَلَّعْتُ إِلَى وَجْهِ أَخِي.. فَتَغَاضَّتْ عَيْنُهُ.. مُرْتَعِدَةً! أنا «أوزیریس»، وَاسَيْتُ الْقَمَرَ/ وَ تَصَفَّحْتُ الْوُجُوهُ.. وَ تَنَبَّأْتُ بِمَا كَانَ.. وَ مَا سَوْفَ يَكُونُ؟/ فَكَسَرْتُ الْخُبْزَ، حِينَ امْتَلَأْتُ كَأْسِي مِنَ الْخَمْرِ الْقَدِيمَةِ/ قُلْتُ: يَا إِخْوَةُ، هَذَا جَسَدِي.. فَالْتِهَمُوهُ/ وَ دَمِي هَذَا حَلَالٌ.. فَاجَرَعُوهُ! (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۷۶-۱۷۵)

(ترجمه) من اوزیریس هستم با ماه دست دادم/ در مهمانی هم مهمان بودم و هم میزبان/ وقتی بالای سفره نشستم/ و سربازان سیاه مرا احاطه کردند/ به صورت برادرم چشم دوختم/ چشمش در حالی که مضطرب بود، پایین افتاد!/ من اوزیریس هستم، به ماه دل‌داری دادم/ و به چهره‌ها با دقت نگاه کردم/ و از گذشته خبر دادم، اما در آینده چه اتفاقی رخ خواهد داد؟/ نان را خرد کردم، هنگامی که جام من از شراب پر شد/ گفتم: برادران! این گوشت تن من است.. آن را بخورید/ و این خون من، حلال است، پس از آن بیاشامید)

شخصیت اوزوریس در میراث مصری رمز عشق و تسامح است. وی توسط برادرش ست به قتل رسید همانطور که برخی از شاگردان مسیح به وی خیانت کردند. این آمیختگی به حدی رسیده که تفریق میان آن دو ممکن نیست. شاعر بین خیانت یهودا و خیانت ست را در آمیخته تا از این رهگذر، احساس دائم خیانت را که از ازل در نفس بشری وجود داشته، در جان شنونده تثبیت کند (مجاهد، ۱۹۹۸: ۱۴۷). این دو شخصیت تعبیری از رنج و مشقتی است که روشنفکران به خاطر دفاع از عقیده متحمل آن می‌شوند. وی نقاب مسیح را به سر کشیده تا مردم را از آینده ناخوشایند خود آگاه سازد. همان‌گونه که مسیح در صدد جان‌فشانی برای نجات بشریت برآمد، مسیح عصر معاصر نیز این اندیشه را در سر می‌پروراند (کندی، ۲۰۰۳: ۱۹۶)

- «تعلیق علی ما حدث» (بیروت ۱۹۷۱)

«این دیوان ادامهٔ اعتراض به شرایط جامعه در دیوان اولش بود، به ماجرای سپتامبر و اتفاقاتی که برای اردوگاه‌های فلسطینی در پایان دورهٔ عبدالناصر رخ داد، اشاره دارد و به نسل خسته و رنجور از طلب کرامت و انسان عربی در بند توجه می‌کند» (الدوسری، ۲۰۰۳: ۴۷). شاعر ۲۰ بار واژهٔ «الدم» را در این دفتر به کار برده است که بعد از دیوان «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه» بیشترین تکرار را داشته است. دنقل این واژه را در قصیدهٔ «فی انتظار السیف!» ۱ بار، «فقرات من کتاب الموت» ۱ بار، «صفحات من کتاب الصیف و الشتاء» ۱ بار، «میتة عصرية» ۱ بار، «الهجرة إلى

الداخل» ۳ بار، «حكاية المدينة الفضية» ۳ بار، «الضحك في دقيقة الحداد!» ۱ بار، «الموت في... الفراش» ۷ بار و «لا وقت للبكاء» ۲ بار استفاده کرده است.
«بكاية الليل و الظهيرة» یا آخر الدقات/ قولی لنا.. من مات./ کی نحتسی دمه/ و نختم السهرات/ بلحمه
نقتات! (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۶۸-۱۶۷)

(ترجمه: ای آخرین تپش‌ها/ به ما بگوئید.. چه کسی مرده است/ تا خونش را جرعه جرعه سر کشیم/ و با خوردن گوشتش/ شب‌نشینی‌ها را به پایان رسانیم)
دنقل، در قصیده «مذاکرات من المتنبي» که تحت تأثیر شکست ۱۹۶۷ سروده شد، رود نیل را مورد ندا قرار می‌دهد و از او می‌پرسد که آیا خون در جویبارها جاری می‌شود تا مردم را نسبت به ظلم و ستم حاکمان آگاه و هوشیار کند. در واقع جاری شدن خون در جویبارهای نیل نشان دهنده کشتار آزادی‌خواهان و مبارزان است که دنقل سعی دارد مردم را نسبت به آن آگاه کند:
عیدٌ بآیةٍ حالٍ عُدَّتْ یا عیدٌ؟/ بما مَضَى؟ أم لِأَرْضِي فیکَ تَهْوِیدُ؟/ «نَامَتْ نَوَاطِیْرُ مِصْرَ» عَنْ عَسَاكِرِهَا/ وَ حَازَبَتْ بَدَلًا مِنْهَا الْأَنَاشِیدُ!/ نَادِیْتُ: یا نِیلُ هَلْ تَجْرِي المِیاءَ دَمًا/ لِكِی تَفِیضَ، وَ یَصْحُو الْأَهْلُ إِنْ نُودُوا؟/ عیدٌ بآیةٍ حالٍ عُدَّتْ یا عیدٌ؟ (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۹۰)

(ترجمه) عید با چه حالی برگشتی ای عید! / به آن چه گذشت؟ یا برای سرزمینم که در تو یهودی‌سازی می‌شود/ «نگهبانان مصر غافل شده‌اند» از لشکرهايش / و سروده‌ها به جای آن‌ها جنگیدند/ فریاد زدم: ای نیل! آیا در جویبارها خون جاری می‌شود! / تا جریان پیدا کند، و مردم را هوشیار کند هنگامی که خوانده شوند/ عید با چه حالی برگشتی ای عید؟
در قصیده «فقرات من کتاب الموت» تصویری رعب‌انگیز و هراس‌آور نشان می‌دهد که بیانگر محرومیت جامعه از امنیت می‌باشد. در ابتدای این قصیده شاعر به این نکته اشاره می‌کند که هنگام باز کردن شیر به جای آب، خون جاری می‌شود و هنگام خوردن غذا در ظروف به جای غذا، مجموعه‌ها می‌بیند:

كُلَّ صَبَاحٍ.. أَفْتَحُ الصَّنِیْبَورَ فِی أَرْهَاقٍ/ مُغْتَسِلًا فِی مَائِهِ الرُّقَاقُ/ فِیَسْقُطُ المَاءُ عَلٰی یَدِی.. دَمًا!! وَ عِنْدَمَا.. / أَجْلِسُ لِلطَّعَامِ.. مُرْغَمًا!/ أَبْصُرُ فِی دَوَائِرِ الْأَطْبَاقِ/ جَمَاجِمًا.. جَمَاجِمًا.. / مَغْفُورَةُ الْأَفْوَهِ وَ الْأَحْدَاقِ!! (دنقل: ۱۹۸۷: ۱۹۷)

(ترجمه) هر صبح.. شیر را با فشار باز می‌کنم/ تا در آب زلالش خود را بشویم/ و آب بر دستم خون می‌ریزد/ و هنگامی که.. به اجبار برای خوردن غذا می‌نشینم:/ در ظروف مجموعه-هایی با دهان‌ها و چشم‌هایی باز می‌بینم)

قصیده «لا وقت للبكاء» از دیگر قصایدی است که شاعر واژه خون را در آن به کار می‌گیرد.
«دنقل در این قصیده، مردم را به خیزش فرا می‌خواند تا غبار شکست گذشته را از وجود خویش

بزدایند و جنبشی تازه برای آزادی خود و سرزمینشان آغاز نمایند» (سلیمان، ۲۰۰۷: ۱۱۲-۱۱۱). شاعر با به تصویر کشیدن پرچمی که از خون آزادی‌خواهان و مبارزان بافته شده هموطنان خود را به مبارزه و مقاومت علیه حاکمان دعوت می‌کند:

لا وقتَ للبكاء/ فالْعَلَمُ الَّذِي تَنْكَسِيهِ.. عَلَى سِرْدَاقِ الْعِزَاءِ/ مُنْكَسٍ فِي الشَّاطِئِ الْآخِرِ،/ وَ الْأَبْنَاءِ../
يُسْتَشْهَدُونَ كَيْ يَقِيمُوهُ.. عَلَى «تَبَّةٍ»،/ الْعَلَمُ الْمَنْسُوجُ مِنْ حِلَاوَةِ النُّصْرِ وَ مِنْ مِرَارَةِ النُّكْبَةِ/ خَيْطًا مِنَ الْحَبِّ..
وَ خَيْطِينَ مِنَ الدِّمَاءِ/ الْعَلَمُ الْمَنْسُوجُ مِنْ خِيَامِ اللَّاحِثِينَ لِلْعِرَاءِ/ وَ مِنْ مَنَادِيلِ وَدَاعِ الْأَمْهَاتِ لِلْجُنُودِ: فِي
الشَّاطِئِ الْآخِرِ../ مُلْقَى فِي الثَّرَى../ يَنْهَشُ فِيهِ الدُّودُ.. (دنقل: ۱۹۸۷: ۲۵۵)

(ترجمه) هیچ وقتی برای گریستن نیست/ این پرچمی که بخاطر سراپرده عزا واژگون کرده‌ای/ در ساحلی دیگر واژگون شده و فرزندان... / شهید می‌شوند تا آن را به پا دارند/ در منطقه تبّه الشجر/ پرچمی بافته شده از شیرینی پیروزی و تلخی مصیبت و گرفتاری/ (بافته شده) از یک رشته عشق (به وطن) و دو رشته از خون‌ها/ پرچم بافته شده از سراپرده پناهندگان به بیابان/ بافته شده از دستمال‌های (اشک آلود) خداحافظی مادران با سربازان/ بر روی خاک افتاده/ کرم آن را می‌خورد/ کرم آن را می‌خورد (می‌پوساند)

دنقل، در قصیده «الموت.. في الفراش»، ۷ بار واژه خون را به کار گرفته است که بعد از قصیده «لا تصالح» بیشترین استفاده را در این قصیده کرده است. دنقل، خون را همچون ردایی می‌بیند که قبل از خواب بر تن می‌کند. در واقع شاعر با به کارگیری عبارت «الدَّمُ فِي الْوَسَائِدِ» نبود و عدم امنیت و آسایش را حتی در رختخواب و زمان استراحت به نمایش می‌گذارد:

الدَّمُ قَبْلَ النَّوْمِ/ نَلْبَسُهُ.. رِداءً/ وَ الدَّمُ صَارَ ماءً/ يُرَاقُ كُلَّ يَوْمٍ/ الدَّمُ فِي الْوَسَائِدِ/ بِلَوْنِهِ الدَّاكِنُ/ وَ اللَّيْنُ السَّاحِنُ/ تَبِيعُهُ الْجِرَانُ (دنقل: ۱۹۸۷: ۲۵۳-۲۵۲).

(ترجمه) خون را پیش از خواب/ همچون رداء می‌پوشیم/ و خون آبی شد/ که هر روز ریخته می‌شود/ و خون در بالش‌هاست/ با رنگ تیره‌اش)

در قصیده «لا وقتَ للبكاء» برای نشان دادن ظلم و ستم حاکمان در کشتار آزادی‌خواهان و مردم جامعه به ریختن خون هم‌وطنان آن‌ها اشاره می‌کند. دنقل دشمنان یهودی را به ابوالهول تشبیه می‌کند که هر روز خون جوانان مصری را مشک مشک می‌نوشد و جسم کودکان آن سرزمین فرشی در زیر پاها و کفش‌های ستمگران یهودی می‌شود.

فَهَا عَلَى أَبْوَابِكِ السَّبْعَةِ، يَا طَيِّبَةَ الْأَسْمَاءِ: يَنْقَعِي أَبُو الْهَوَلِ،/ وَ تُقْعِي أُمَّةُ الْأَعْدَاءِ/ مَجْنُونَةَ الْأَنْيَابِ وَ الرَّغْبَةَ../ تَشْرَبُ مِنْ دِمَائِكَ قُرْبَةً.. قُرْبَةً/ تَفْرُشُ أَطْفَالَكَ فِي الْأَرْضِ بِسَاطًا../ لِلْمُدْرَعَاتِ وَ الْأَحْذِيَةِ الصُّلْبَةِ/ وَ أَنْتِ تَبْكِينَ عَلَى الْأَبْنَاءِ،/ تَبْكِينَ؟ (دنقل: ۱۹۸۷: ۲۵۶)

(ترجمه) اکنون بر درهای هفت گانه‌ات، ای طیبه... ای بهترین نام‌ها: ابوالهول زانو زده است و مادر دشمنان زانو زده‌اند با دندان‌های دیوانه‌وار و درنده‌خو/ مشک مشک از خون فرزندان می‌نوشند/ و کودکانت را چون فرشی بر روی زمین پهن می‌کنند/ برای (گام نهادن) سربازان زره پوش‌ها و پوتین‌های آهنین‌شان/ در حالی که تو بر فرزندان گریه می‌کنی، گریه می‌کنی؟
«چشمان خونین» از دیگر ترکیب‌هایی است که در قصیده «لا وقت للبقاء» به کار می‌گیرد. شاعر، مادران مصری را همچون خنساء، اسماء و شجره الدر می‌داند که با چشمان خونین در غم عزیزان خود شیون و زاری می‌کنند.

وَأُمِّي الَّتِي تَظَلُّ فِي فَنَاءِ الْبَيْتِ مُنْكَبَةً/ مَقْرُوحَةً الْعَيْنَيْنِ، مُسْتَرْسِلَةً الرَّثَاءِ/ تَنْكُثُ بِالْعُودِ عَلَى الثَّرِيَةِ: /رَأَيْتُهَا: الخنساء/ تَرَى شَبَابَهَا الْمُسْتَشْهِدِينَ فِي الصَّحْرَاءِ. /رَأَيْتُهَا: أَسْمَاءُ/ تَبْكِي ابْنَهَا الْمَقْتُولَ فِي الْكَعْبَةِ، /رَأَيْتُهَا: شَجَرَةُ الدَّر.. / تَرُدُّ خَلْفَهَا الْبَابَ عَلَى جُثْمَانِ (نَجْمِ الدِّينِ) / تَعْلُقُ صَدْرَهَا عَلَى الطَّعْنَةِ وَالسَّكِينِ (دنقل: ۱۹۸۷: ۲۵۸- ۲۵۷)

(ترجمه) و مادرم که در خانه تنها مانده/ با چشمانی خونین، و شیون و ناله فراوان/ با چوب خاک را به هم می‌زند/ او را خنساء دیدم/ برای فرزندان و برادرانش که در صحرا به شهادت رسیده‌اند، مرثیه سرایی می‌کند./ او را اسماء دیدم/ بر پسر کشته شده‌اش در کعبه می‌گرید/ او را شجره الدر یافتیم/ که پشت سرش در را بر پیکر نجم الدین می‌بندد/ و با این کار سینه‌اش را در معرض نیزه‌ها و شمشیرها قرار می‌دهد.

- مقتل القمر» (بیروت، ۱۹۷۴)

این دفتر دربرگیرنده اشعاری است که أمل دنقل آن را در اوایل زندگی شعری‌اش سروده است و چندان به سرکشی نپرداخته است؛ بلکه بیشتر موضوعات کلاسیکی و تکراری را در برگرفته است. در این دفتر، گرایش رومانتیک بر أمل دنقل غلبه داشته است و بیشتر از شب، خواب، عشق، اندوه، عذاب، خاطرات، دوستی‌ها، اشک و انتظار سخن می‌گوید و به دنبال معشوقه‌اش می‌گردد (ججا، ۱۹۹۹: ۲۴۷). دنقل ۵ بار واژه «الدم» را در این دفتر شعری به کار گرفته است که نسبت به دیگر دفترهای شعری کمتر است و دلیل آن هم این است که این دیوان را در ابتدای زندگی خود سروده است و بیشتر محتوای آن عاشقانه است. «قلبي والعيون الخضر» ۱ بار، «مقتل القمر» ۱ بار، «العار الذي نتقيه» ۱ بار، «شبيهتها» ۱ بار و «الملهى الصغير» ۲ بار به کار برده است.

قصیده مقتل القمر بیانگر تجربه درونی و احساس غربت امل در شهر است و مبین تضاد میان مردم شهر و روستاست. شاعر برای بیان احساس جدایی و فقدان ارزش‌ها و باورهایش در شهر به استفاده نمادین از ماه روی آورده که جنبه نمادین آن دو وجه دارد: ماه در شهر به صلیب کشیده شده و در روستا زنده است ولی پنهان شئه، مردم شهر ماهشان را با کاستن از ارزش‌هایی

مثل (عشق، محبت، خوش‌بینی، همراهی و مودت) کشته‌اند، در حالی که روستائیان ماهشان را در آسمان روح حفظ کردند و شب قلبشان را روشن می‌کند (المساوی، ۱۹۹۴: ۳۹۲)

یا أبناء قريتنا أبوکم مات/ قد قتلته أبناء المدينة/ ذرفوا عليه دموع إخوة يوسف/ و تفرقوا/ ترکوه فوق شوارع الأسفلت و الدم و الضغينة/ یا إخوتي: هذا أبوکم مات!/ ماذا؟ لا.. أبونا لا يموت/ بالأمس طول الليل کان هنا/ یقص لنا حکایته الحزينة! (دنقل: ۱۹۸۷: ۷۰-۶۹)

(ترجمه) ای فرزندان روستای ما! پدرتان مرد/ فرزندان شهر او را کشتند/ و برای او اشک ریختند/ اشکی چون گریه بردران یوسف و متفرق شدند/ او را در خیابان‌های آسفالت شده و (میان) خون و کینه رها کردند/ ای برادرانم: این پدر شماست/ چگونه؟ نه... پدر ما نمی‌میرد/ دیروز در طول شب اینجا بود/ برای ما داستان اندوه‌گینش را می‌خواند

- العهد الآتی» (بیروت ۱۹۷۵)

کامل‌ترین مرحله فکری و شععی امل دنقل، در این دیوان به تصویر کشیده شده است که دیدگاه او را نسبت به جهان نشان می‌دهد. او می‌خواهد تاریخ قدیم و جدید را با احترام خاصی که برای آن قائل است، مورد حمله قرار دهد و دوره نوینی برای نسل آینده بسازد. شعر او در این مرحله، روحیه اصلاح‌گری او را به تصویر می‌کشد (خلیل جحا، ۱۹۹۹: ۲۴۸). دیوان «العهد الآتی» در زمان صلح با اسرائیل سروده شد و در قصائدش سعی کرد هر آنچه در سینه‌ی مصری‌ها بر علیه صلح با اسرائیل است را بیان کند. تأثیر معاهده صلح بر امل دنقل را در این دیوان می‌بینیم که موجب برخورد و درگیری‌اش با حکومت شد (فاضل، ۱۴۲۰: ۱۷۱). امل دنقل ۱۴ بار واژه «الدم» را در این دیوان به کار گرفته است. این واژه در «سفر التکوین» ۳ بار، «سفر الخروج» (أغنية الكعكة الحجرية) ۲ بار، «سرحان لا يتسلم مفاتيح القدس» ۱ بار، «سفر ألف دال» ۲ بار، «مزامیر» ۲ بار، «من أوراق أبونواس» ۳ بار و «رسوم في بهو عربي» ۱ بار استفاده شده است.

در قصیده «سفر الخروج» (أغنية الكعكة الحجرية)، که آن را به مناسبت اعتراضات دانشجویی ۱۹۷۲ میلادی علیه سیاست‌های انور السادات سرود خون را به عنوان نمادی برای دعوت آزادی خواهان به مبارزه با ظلم و استبداد به کار می‌گیرد؛ در واقع شاعر به جاری شدن خون بر سینه‌های معترضان اشاره می‌کند و جامعه شکست خورده را به مبارزه فرا می‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد تا علیه حاکمان سلاح برکشند زیرا به دلیل ظلم و جور آن‌ها منزل‌ها و زندان‌ها و همه جای وطن تبدیل به قبرستان‌ها شده است. شاعر برای نشان دادن وخامت اوضاع و تحریک آزادی خواهان به مبارزه، جاری شدن خون بر سینه انقلابیون و شدت کشتار و قتل عام آن‌ها توسط دشمن را بیان می‌دارد:

أَيُّهَا الْوَاقِفُونَ عَلَى حَافَةِ الْمَذْبَحَةِ/ أَشْهَرُوا الْأَسْلِحَةَ! سَقَطَ الْمَوْتُ؛ وَانْفَرَطَ الْقَلْبُ كَالْمِسْبَحَةِ/ وَالدَّمُ إِنْسَابٌ
فَوْقَ الْوِشَاحِ! الْمَنَازِلُ أَضْرِحَةُ، وَ الزَّنَازِنُ أَضْرِحَةُ، وَ الْمَدَى.. أَضْرِحَةُ/ فَارْفَعُوا الْأَسْلِحَةَ/ وَاتَّبِعُونِي! (دنقل: ۱۹۸۷: ۲۷۴)

(ترجمه) ای کسانی که در کنار قتلگاه ایستاده‌اید/ سلاح برکشید/ مرگ سقوط کرد/ و قلب
همچون تسبیح پاره پاره گردید/ خون بر حمایل‌ها جاری گردید/ منازل چون قبر شدند (هستند)/
زندان‌ها قبرهایی هستند/ و تا آخر همین طور... قبر هستند پس اسلحه را بالا ببرید و از من پیروی
کنید)

در سروده «سرحان لا يستلم مفاتيح القدس» که شاعر در آن به توصیف یک جوان فلسطینی
به نام «سرحان بشاره» می‌پردازد که «رابرت کندی» سناتور آمریکایی را ترور می‌کند. در این
قصیده الکلاب استعاره از اسرائیل است که خون مبارزان را لیس می‌زند:
مَنْظَرُ جَانِبِي لِعَمَّانَ عَامَ الْبِكَاءِ/ وَ الْحَوَائِطُ مَرْشُوشَةٌ بَبَقَايَا دِمِّ لَعَقْتَهُ الْكِلَابُ/ وَ نَهْوُ الصَّبَايَا مَصَابِيحُ مَطْفَأَةٌ
فَوْقَ أَعْمَدَةِ الْكَهْرَبَاءِ/ مَنْظَرُ جَانِبِي لِعَمَّانَ؛/ وَالْحَرَسُ الْمَلَكِيُّ يُقَيِّشُ ثَوْبَ الْخَلِيفَةِ/ وَ هُوَ يَسِيرُ إِلَى «إِيلِيَا»/ وَ
تَغِيْبُ الْبُيُوتُ وَرَاءَ الدِّخَانِ/ وَ تَغِيْبُ عَيُونُ الضَّحَايَا وَرَاءَ النُّجُومِ الصَّغِيرَةِ/ فِي الْعِلْمِ الْأَجْنِبِيِّ/ وَ يَعْلُو وَرَاءَ نَوَافِدِ
«بِسْمَانَ» عَرْفُ الْبَيَانِ. (دنقل: ۱۹۸۷: ۲۸۴)

(ترجمه) تصویر کناری عمان در سال گریه/ دیوارها نمناک شده‌اند با باقیمانده خونی که
سگ‌ها آن را لیسیدند/ تصویر فرعی برای لبنان/ نگهبان پادشاه لباس خلیفه را بازرسی می‌کند/
در حالی که او به سمت ایلیا (قدس) می‌رود/ و خانه‌ها در پشت دود پنهان می‌شوند/ و چشمان
قربانیان در پشت ستاره‌های کوچک (که) در پرچم بیگانه پنهان می‌شود/ و در پشت پنجره شهر
«بیسان نوای» آهنگ پیانو بر می‌آید)

– أقوال جديدة عن حرب البسوس» (بیروت ۱۹۸۳)

دنقل ۱۷ بار واژه خون را در این دفتر شعری استفاده کرده است. در قصیده «لا تُصالح» ۸ بار،
«أقوال اليمامة» ۴ بار، «مراثي اليمامة» ۵ بار آن را به کار برده است. شاعر ۸ بار واژه خون را در
قصیده «لا تُصالح» به کار برده است که در هیچ یک از قصاید خود به این اندازه از این واژه
استفاده نکرده است. دنقل در این قصیده به اوضاع اجتماعی و سیاسی در زمان ریاست جمهوری
انور سادات و پیمان صلح کمپ دیوید بین اسرائیل و مصر اشاره می‌کند و با بهره‌گیری و یادآوری
جنایت‌های دشمنان تلاش می‌کند تا هموطنانش را از صلح باز دارد:

لِلْبَيْتِ رَبٌّ/ وَلِلْطِفْلِ أَبٌ/ هَلْ يَصِيرُ دَمِي بَيْنَ عَيْنِكَ مَاءً؟/ أَتَنْسَى رِدَائِي الْمُلَطَّحَ../ تَلْبَسُ فَوْقَ دِمَائِي ثِيَاباً
مُطَرَّرَةً بِالْقَصَبِ؟/ إِنَّهَا الْحَرْبُ! قَدْ تَقَلُّ الْقَلْبُ../ لَكِنْ خَلَفَكَ عَارُ الْعَرَبِ/ لَا تُصَالِحْ../ وَلَا تَتَوَخَّ الْهَرَبُ!

(ترجمه) خانه صاحبی دارد و طفل پدری دارد آیا خون من _در برابر چشمان تو- تبدیل به آب می‌شود؟ آیا جامه آغشته ام را فراموش کردی آیا ردای خونینم را فراموش میکنی؟ بر روی خونم لباسی گلدوزی شده با نی می‌پوشانی؟ بر فراز خون من لباسی زربافت می‌پوشی؟ جنگ است! شاید که قلب را به درد آورد اما برای همیشه ننگ اعراب بر تو باقی می‌ماند صلح نکن و به فکر فرار نباش)

در ادامه شاعر با تکرار واژه خون و یادآوری جنایت دشمنان در قتل و کشتار مبارزان سعی در منصرف کردن آن‌ها دارد:

لَا تُصَالِحْ عَلَى الدِّمِّ حَتَّى بَدِمَ! / لَا تُصَالِحْ وَلَوْ قِيلَ رَأْسُ بَرَأْسٍ / أَكُلُ الرُّؤُوسِ سِوَاءً!! / أَقَلْبُ الْغَرِيبِ كَقَلْبِ أَخِيكَ!! / أَعَيْنَاهُ عَيْنَا أَخِيكَ!! / وَ هَلْ تَسَاوَى يَدٌ... سَيْفُهَا كَانَ لَكَ / يَبْدُ سَيْفُهَا أَتُكَلِّكُ؟ / سَيَقُولُونَ: / جِنَّاكَ كَي تَحْفَنَ الدِّمَّ.. / جِنَّاكَ. كُنْ يَا أَمِيرَ الْحَكَمِ / سَيَقُولُونَ: / هَا نَحْنُ أَبْنَاءُ عَمٍّ. / قُلْ لَهُمْ: إِنَّهُمْ لَمْ يُرَاعُوا الْعُمُومَةَ فَيَمَنْ هَلَّاكَ / وَاعْرِسِ السَّيْفَ فِي جَبْهَةِ الصَّحْرَاءِ / إِلَى أَنْ يُجِيبَ الْعَدَمَ.

(ترجمه) بر خون سازش مکن حتی با خون/ سازش مکن اگر چه گفته شود سر در برابر سر/ آیا همه‌ی سرها برابرند؟! آیا قلب ناآشنا با قلب برادرت برابر است؟! آیا چشمانش همچون چشمان برادر توست؟! آیا دستی که شمشیرش به خاطر تو شمشیر می‌کشد با دستی که شمشیر تو را بی‌فرزند ساخت، یکی است؟! خواهند گفت به سویت آمدیم تا از ریختن خون جلوگیری کنی/ به سوی تو آمدیم... باش ای امیر- حکومت/ خواهند گفت/ ما پسر عمو هستیم./ به آن‌ها بگو: عمو بودن را در مورد کسی که کشته شده، مراعات نکنند/ و شمشیر را در صحراء بکار/ تا ایت که عدم پاسخ دهد)

در سروده «مراثی الیمامة» آزادی خواهان را به فداکاری دعوت می‌کند:

أَبِي ظَمَائِي يَا رَجَالَ / أَرِيقُوا لَهُ الدَّمَ كَي يَرْتَوِي. / وَ صَبُّوا لَهُ جُرْعَةً جُرْعَةً فِي الْفُؤَادِ الَّذِي يَكْتَوِي / عَسَى دُمُهُ الْمَتَسَرَّبُ بَيْنَ عُرُوقِ النَّبَاتَاتِ، / بَيْنَ الرَّمَالِ.. / يَعُودُ لَهُ قَطْرَةٌ قَطْرَةً.. / فَيَعُودُ لَهُ الزَّمَنُ الْمُنْطَوِي (دنقل: ۱۹۸۷: ۳۴۳)

(ترجمه) پدرم تشنه است ای مردان! برای او خون بریزید تا سیراب شود/ برای او جرعه جرعه بریزید در قلبی که داغ می‌شود/ امید است خون جاری شده‌اش میان ریشه‌های گیاهان، میان ماسه‌ها/ قطره قطره به او بازگردد/ پس زمان سپری شده برای او باز می‌گردد..)

شاعر در ادامه همین قصیده با بکارگیری عبارت «بركة الدّم»، جنایت دشمنان در کشتار بی‌رویه مردم را بیان می‌دارد و در ادامه جوانان را به مقابله و مبارزه علیه دشمن تشویق می‌کند:

قِفُّوا يَا شَبَابُ! / لَمَنْ جَاءَ مِنْ رَحِمِ الْغَيْبِ / خَاضَ بِسَاقِيهِ فِي بَرَكَةِ الدِّمِّ / لَمْ يَتَنَأَثَرْ عَلَيْهِ الرَّشَاشُ، / وَ لَمْ تَبْدُ شَائِبَةً فِي الثِّيَابِ! / قِفُّوا لِلْهَلَالِ الَّذِي يَسْتَدِيرُ.. / لِيُصْبِحَ هَالَاتٍ نَوْرٍ عَلَى كُلِّ وَجْهِ وَ بَابٍ! / قِفُّوا يَا شَبَابُ! / كَلِيبُ

يَعُودُ.../كَعْنَاءَ أَحْرَقَتْ رِيَشَهَا/لِتَنْظُلَّ الْحَقِيقَةُ أَبْهَى.../وَتَرْجَعُ حُلَّتُهَا_ فِي سَنَا الشَّمْسِ.. أَزْهَى.../وَتَفْرُدُ أَجْنِحَةَ الغَدِ.../فَوْقَ مَدَائِنَ تَنْهَضُ مِنْ ذِكْرِيَّاتِ الْخَرَابِ!! (دنقل: ۱۹۸۷: ۳۴۸)

(ترجمه) ای جوانان بایستید! در مقابل کسی که از عالم غیب آمده، پاهایش را در جوی خون فرو برده. قطره‌ای از آن خون‌ها بر او پاشیده نشده و اثری از آن بر جامه‌اش نمانده! بایستید در مقابل هلال ماهی که می‌چرخد تا هاله‌ی نورش بر هر چهره و دری بتابد! ای جوانان بایستید! کلیب باز می‌گردد... مانند سیمرغی که پره‌ای خود را آتش زده تا حقیقت زیباتر بماند... و جامه‌اش در مقابل نور خورشید... درخشان‌تر شود... و بال‌های فردا را می‌فرستد بر فراز شهرهایی که از خاطره‌های ویران و خراب بیدار می‌شوند!!!

– أَوْرَاقُ الْغُرْفَةِ (۸) (بیروت ۱۹۸۳)

این دفتر شعری مربوط به سال‌های پایانی حیات شاعر می‌باشد و بعد از مرگش به چاپ رسید. دنقل ۸ بار و اژه خون را در قصیده‌های «الورقة الأخيرة الجنوبي» ۲ بار، «السري» ۱ بار، «الخبول» ۱ بار، «بکائیة لصقر قریش» ۱ بار، «قالت امرأة في المدينة» ۳ بار به کار برده است. در قصیده «قالت امرأة في المدينة» شاعر با به کار گیری ترکیب «شناگران در خون» به شجاعت مبارزان و آزادی- خواهان اشاره می‌کند:

نحن جيلُ الحروب.../نحن جيلُ السباحة في الدم.../أَلَقْتُ بِنَا السَفْنُ الْوَرَقِيَّةُ فَوْقَ ثُلُوجِ الْعَدَمِ/ (قبضاتُ القلوب- وحدها- حطمتها... و مازال فيها الأسى و الندوب...)/نحن جيلُ الألم/لَمْ نَرَ الْقُدْسَ إِلَّا تَصَاوِيرَ/ لَمْ نَتَكَلَّمْ سِوَى لُغَةِ الْعَرَبِ الْفَاتِحِينَ/ لَمْ نَتَسَلَّمْ سِوَى رَايَةِ الْعَرَبِ الْنَازِحِينَ/ وَ لَمْ نَتَعَلَّمْ سِوَى أَنَّ هَذَا الرِّصَاصُ/ مفاتيح باب فلسطين/ فأشهد لنا يا قلم/ أَنَّنَا لَمْ نَمُ/ أَنَّنَا لَمْ نَقِفْ بَيْنَ لَا وَ نَعَمْ/ مَا أَقَلَّ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَأَلَّفُ مِنْهَا إِسْمُ مَا ضَاعَ مِنْ وَطَنٍ/ وَ إِسْمُ مَنْ أَجَلَهُ/ مِنْ أَخٍ وَ حَبِيبٍ! (دنقل: ۱۹۸۷: ۴۰۵)

(ترجمه) ما نسل جنگ هستیم/ ما نسل شناگران در خون هستیم/ کشتی‌های کاغذی ما را بر روی یخ‌های نابودی انداختند/ پیوند (قبضه) دل‌ها – به تنهایی – آن‌ها را نابود کرد در حالی که همواره در دل‌ها اندوه و گریه است/ ما نسل درد هستیم/ و جز تصاویری از قدس را ندیدیم/ و سخن نگفتیم جز به زبان عرب‌های پیروز/ و تنها پرچم عرب‌های کوچک کرده را به دست گرفتیم/ و یاد نگرفتیم جز این‌که گلوله‌ها کلیدهای سرزمین فلسطین هستند/ پس ای قلم برای ما شهادت بده/ ما نخواهیدیم/ ما میان بله و نه نایستادیم/ چقدر کوچک و حقیرند حروفی که از آن‌ها اسمی ساخته می‌شود که وطن به خاطر آن تباه شد/ اسم کسی که بخاطر آن برادر و دوست مردند.

در ادامه همین قصیده ترکیب «العلم القرمزی» را به کار می‌گیرد. در واقع سرخی رنگ پرچم بیانگر ریخته شدن خون مبارزان توسط حاکمان می‌باشد:

قالت امرأة في المدينة: / مَنْ يَجْرُو الآنَ أَنْ يَخْفِضَ العلمَ القرمزيّ / الذي رفعته الجماجم، / أو يبيعَ رغيفَ الدِّمِّ الساخنَ المتخترَّ فوق الرِّمال. / أو يمدَّ يداً للعظامِ التي ما إستكانت / (و كانت رجلاً...) / كي تكونَ قوائمَ مائدةٍ للتواقيع / أو قلماً / أو عصاً في المراسم؟ / لم يجبها أحد... / غيرُ سيفٍ قديمٍ... / و صورةٌ جد! (دنقل: ۱۹۸۷: ۴۰۶-۴۰۷)

(ترجمه) زنی در شهر گفت: حال چه کسی جرأت می‌کند که پرچم قرمز را پایین بیاورد / (پرچمی) که جمجه‌ها آن را بالا بردند / یا (چه کسی جرأت می‌کند) قرص خون گرم لخته شده روی ماسه‌ها را بفروشد / قرص خون گرم که بر شن‌ها لخته شد / یا دستی به سوی استخوان‌هایی که تسلیم نشدند (تحقیر نشدند) دراز کند / و مردان بودند / تا اینکه باشند پایه‌های سفره‌ای برای امضای قرارداد / و یا مدادی / یا عصایی در مراسم / کسی به او پاسخ نداد / به جز شمشیر قدیمی / و تصویر پدر بزرگ.)

- قصائد المتفرقة

در دیوان امل دنقل بعد از شش دفتر شعری که به آن‌ها اشاره شد بخشی به عنوان قصائد متفرقه آمده است که شامل ۷ قصیده می‌باشد. شاعر در این قصائد نیز ۴ بار واژه «الدم» را به کار برده است که ۳ بار در قصیده «عشاء» و ۱ بار نیز در قصیده «لا أبکيه» بوده است. در سروده «عشاء» نقاب حضرت مسیح را بر چهره‌ی خود می‌زند و همچون حضرت مسیح به دنبال زنده نمودن انسان‌های مرده و غفلت زده سرزمین خویش است تا جانی دوباره به آن‌ها ببخشد و آرمان خواهی، بیداری و جاودانگی را سرلوحه مبارزان قرار دهد.

قَصَدْتُهُمْ فِي مَوْعِدِ الْعِشَاءِ / تَطَالَوْا لِي بُرْهَةً، / وَلَمْ يَرِدْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ تَحِيَّةَ الْمَسَاءِ!... / وَ عَادَتِ الْأَيْدِي تُرَاوِحُ الْمَلَاعِقَ الصَّغِيرَةَ / فِي طَبَقِ الْحَسَاءِ / نَظَرْتُ فِي الْوَعَاءِ: / هَتَفْتُ: «وَيَحْكُمُ.. دَمِي / هَذَا دَمِي.. فَانْتَبَهُوا».. / لَمْ يَأْبَهُوا! / وَ ظَلَّتِ الْأَيْدِي تُرَاوِحُ الْمَلَاعِقَ الصَّغِيرَةَ / وَ ظَلَّتِ الشَّفَاءُ تَعْلِقُ الدِّمَاءُ! (دنقل: ۱۹۸۷: ۴۲۳-۴۲۲)

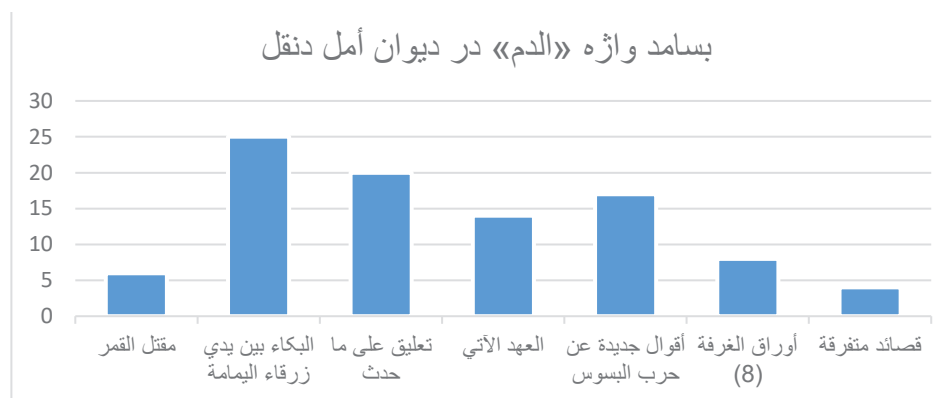
(ترجمه) شب هنگام به دیدار آن‌ها رفتم / مدتی به من نگریستند / و کسی از آن‌ها سلام شامگاه را پاسخ نداد / و بار دیگر دست‌ها شروع به چرخاندن قاشق‌های کوچک در کاسه سوپ نمودند / به داخل ظرف نگاه کردم / فریاد زدم: «وای بر شما خونم / این خون من است پس هشیار باشید» / اهمیتی ندادند! / و دست‌ها همچنان قاشق‌های کوچک را می‌چرخاندند / و دهان‌ها نیز خون می‌لیسیدند)

حضرت مسیح خود افراد حاضر در مهمانی را به خوردن خورش دعوت می‌کند به عبارتی دیگر خود را فدا می‌کند ولی شاعر در اینجا نسبت به خوردن خورش هشدار می‌دهد. شاید این هشدار بیانگر این است که در جامعه عربی و کشور کسی حاضر به فداکاری و ایثار نیست.

در قصیده «لا أبکیه» با تعبیری شگرف کشتار آزادی خواهان و مبارزان را به تصویر می کشد. دنقل کشتار و قتل عام مردم آنقدر زیاد بوده که گویی از خون آن ها نیل دیگری به راه افتاده است:

وكان الدَّم نَيْلٌ آخَرُ / تستقي منه الرمالُ المستطية
كلُّ أبنائك يا مصرَ مَضُوءٌ / شهداء الغد في نُبلٍ وطيبة

(ترجمه) گویی خون، نیل دیگری است که ماسه های (شن های) پاک از آن سیراب می شوند. ای مصر! همه فرزندان در راه شرافت و پاکی شهید شدند
در جدول زیر تعداد و چگونگی کاربرد این واژه در دفترهای شعری او آمده است.



نتیجه

از رهگذر بررسی واژه «الدم» در دیوان أمل دنقل، روشن شد که این واژه، بسامد بسیار بالایی در شعر او دارد و جمعاً ۹۴ بار از آن در دیوان شعری خود از آن استفاده کرده است. این واژه بیشترین بسامد را در دفترهای «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة» و «تعليق على ما حدث» دارد که شاعر آن ها را در خلال جنگ ۱۹۶۷ و شکست اعراب در برابر اسرائیل سروده است. این واژه کمترین بسامد را به ترتیب در دفترهای شعری «مقتل القمر» و «أوراق الغرفة ۸» دارد که اولی را در نخستین سال های زندگی ادبی اش سرود که بعد عاطفی بر آن غلبه دارد و دومی در اواخر عمرش هنگامی که در بستر بیماری بود، سروده است. این واژه بیشترین تکرار را در قصاید «لا تصالح» ۸ بار، «الموت في... الفراش» ۷ بار و «أشياء تحدث في الليل» ۶ بار داشته است.

کتابنامه

- آدم، سلامه (۱۹۸۳)، «أوراق من الطفولة و الصبا»، القاهرة؛ مجلة الإبداع، جلد ۲، العدد العاشر.
- بلحاج، کاملی (۲۰۰۴)، «اثر التراث الشعبي في تشكيل القصيدة العربية المعاصرة». دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- جحا، ميشال خليل (۱۹۹۹)، «الشعر العربي الحديث من أحمد شوقي إلى محمود درويش»، بيروت: دار العودة.
- دنقل، إمل (۱۹۸۷)، أمل دنقل الأعمال الشعرية الكاملة، الطبعة الثالثة، القاهرة: مكتبة مريولى.
- الدوسرى، احمد (۲۰۰۴) أمل دنقل: شاعر على خطوط النار، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر. الطبعة الثانية.
- الدوسرى، أحمد (۲۰۰۴). شاعر على خطوط النار. القاهرة: دار الغد للنشر و الدعاية و الإعلان.
- سليمان، محمد (۲۰۰۷) الحركة النقدية حول تجربة أمل دنقل الشعرية، بلاط، عمان: دار اليازوري العلمية للنشر.
- سليمى، على و جبار آذربار (۱۴۰۳) «تأثير تجربه‌های تلخ زیسته بر درونمایه، لطافت زبان و تصویر-های شعرى با تأملی درکابوس نمایی‌های موجود در شعر شفیعی کدکنی و امل دنقل» فصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، تربیت مدرس، دوره ۱۲، ش ۲. صص ۱۰۳-۱۲۸
- صالح، فخرى (۱۹۹۶)، «دراسات النقدية في أعمال السياب، حاوى، دنقل، جبلا»، الطبعة الأولى، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- فاضل، جهاد (۱۴۲۰)، أدباء عرب المعاصرون، بيروت : دار الشرق..
- كندى، محمدعلى (۲۰۰۳)، الرمز و القناع في الشعر العربي الحديث، لبنان: دار الكتب الجديدة.
- مجاهد، أحمد (۱۹۹۸)، اشكال التناس الشعرى، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- المساوى، عبدالسلام (۱۹۹۴). البنيات الدالة في شعر أمل دنقل دمشق: . إتحاد الكتاب العرب.
- المقالح، عبدالعزيز، (۱۹۸۷). مقدمة لأعمال الشعرية لأمل دنقل، (ط ۳) القاهرة:، مكتبة مدبولى.
- هلال، عبدالناصر (۲۰۰۹)، رواية العالم في شعر أمل دنقل، بلاط، العلم و الإيمان للنشر و التوزيع.